

باسمه تعالی

نسبت نظر و عمل

از

نگاه فلسفی و جریان های فکری-سیاسی معاصر

بخش اول

پیشینه بحث نظر و عمل

در یونان باستان در دوره افول تفکر یونانی متقدم جدایی نظر از عمل مطرح شد. در نزد یونانیان قبل از ارسطو سخن از دو نحوه زندگی بود؛ حیات نظری (bios theoretikos) در مقابل حیات عملی (bios praktikos). افلاطون اولین کسی است که درباره نظر و مطابقت آن با عمل بطور مفصل سخن گفته است. در رساله ته ته تتوس تفاوت اهل نظر و اهل عمل را نشان می‌داد. در رساله جمهوری عالی‌ترین نوع حیات انسانی را، مشاهده و نظر به خیر مطلق (agathan) می‌داند. از جهتی نظر را حاصل عقل کلی (nous) می‌داند (فایدرس) و از طرفی آن را به عشق مربوط می‌کند (مهمانی) و عشق را نیز مولود نظاره به حسن می‌شناسد. این معنای افلاطونی "نظر" بعدها نزد آبا‌ی یونانی کلیسا مثل آریگن و گرگوری نیسائی، مورد توجه قرار می‌گیرد.

معنای نظر نزد ارسطو بسیار متفاوت از افلاطون بود. اوج تقابل نظر و عمل در فلسفه ارسطو دیده می‌شود که معرفت نظری (theoretike episteme) را آشکارا از معرفت عملی (praktike episteme) تفکیک می‌کند. از اینجاست که مقدمات تأسیس علم اخلاق (ethice episteme) فراهم می‌شود. عمل (praxis) در تفکر ارسطو شامل دو قسم دیگر معرفت عملی نیز می‌شود؛ یعنی سیاست مُدُن (politike episteme) و علم تدبیر (oikonomia).

این درحالی است که نزد متفکران متقدم یونانی نظر بر عمل شرافت داشت. این موضوع نزد افلوپین و نوافلاطونیان بار دیگر مورد بحث قرار گرفت و او نیز با اتکا به سابقه تفکر افلاطونی خود، شرافت نظر بر عمل را تأیید و اثبات کرد.

با ظهور و بسط دین مسیح -همچون ابتدای تفکر یونان- نظر عین عمل انگاشته می‌شد و طرح مسأله نظر و عمل موردی نداشت. عیسی مسیح در عهد جدید، به عنوان اسوه حیات نظری و حیات عملی ظاهر شد. او در مقام عمل، تمام حیات خود را وقف خدمت به دیگران و ارشاد آنان کرد و در مقام نظر، در آخرین خطابه خویش در شام آخر، از وصال و یگانگی (unio mystico) خویش با پدر سخن به میان آورد و به اصحاب و پیروانش وعده همین وصال را داد.

در الهیان مسیحی، پس از عیسی مسیح، پولس قدیس بزرگترین جامع نظر و عمل بود. در دوره آبا‌ی کلیسا وقتی قرب اولیه با تعالیم عیسی مسیح سست می‌شود اندک اندک نیز نظر از عمل جدا پنداشته می‌شود و سخن از دو گونه حیات مطرح می‌شود؛ حیات نظری (vita contemplative) و حیات عملی (vita activa).

اگوستین اولین کسی است که درباره این دو حیات به تفصیل سخن گفت. حیات عمل نزد اگوستین کم و بیش معادل مجاهده زاهدانه‌ای است که شامل عمل به فضائل اخلاقی و تخلّق به آنهاست، در مقابل مشاهده نظر به حقیقت است.

در طول قرون وسطی تا اواخر آن حیات عملی، عمل به کارهای جسمانی رحمت‌آمیز و تا حدی اعمال روحانی است. این نگرش نزد توماس آکوئین و فرانچسکو سوارز همچنان ادامه می‌یابد.

واژه‌شناسی

کلمه **contemplatio** در واژه لاتین به نظر ترجمه شده، مشتق از کلمه **templum** است. این کلمه به معنای محوطه‌ای باز است که یک نفر ناظر برای مشاهده و نظارت، با تیرک‌هایی آن را محدود می‌کند. بعدها این کلمه به معنای مشاهده توأم با مراقبه به کار رفت.

در زبان یونانی واژه **theorein** به معنای دیدن یا نظر افکندن به یک منظر یا مشاهده آن است؛ منتهی منظره یک جشن دینی در تجلیل خدایان؛ زیرا این واژه را برخی مأخوذ از **theos** به معنای خدا می‌دانند و برخی از **thea** به معنای دیدن.

به هر یک از دو معنا که باشد دیدن و مشاهده است و از آنجائی که شایسته‌ترین چیزها برای دیدن و نظر کردن خدایان‌اند و تا آدمی به این نظر نرسد گوئی به نوعی کوری دچار آمده است، باید مشاهده حقیقی، مشاهده خدایان باشد.

از همین ریشه است کلمه theatre که مکان دیدن تراژدی‌های یونانی و حضور خدایان است. متناظر این واژه یعنی theorien در لاتین templum محل حضور ساحت قدس است و لذا به معنایی دال بر معبد بزرگ اورشلیم است که جایگاه عبادت یهوه و سپس محل عبادت مسیحیان بود.

در عرف الهیات کاتولیک، متعلق "نظر" فقط خداست؛ خدایی که با نظر عرفانی به تجربه در می‌آید. همانگونه که در اصطلاح مسیحی واژه لاتین contemplation نیز به نوعی معرفت شهودی و اصطلاحاً به مشاهده‌ی مقرون به بهجت beatifin vision اطلاق شده است. این مشاهده و نظر، نظاره‌ی مستقیم حقیقت توسط عقل کلی نظری است و نه آگاهی حاصل از استدلال، بلکه آگاهی و وقوف در مقام شهود، که توأم با عشقی شورآمیز و شوق آور است.

جایگاه بحث از نظر و عمل

اهمیت بحث از نظر و عمل و نسبت این دو در تاریخ تفکر بشری بخصوص فکر فلسفی تا بدان جاست که می‌توان گفت اگر نه همه، دست کم بخش مهمی از فلسفه و دین، پرداختن به این دو مقوله است. البته آنجائی که این دو از یکدیگر جدا انگاشته شدند. چرا می‌گوئیم جدا انگاشته شدند؟ زیرا اساساً این دو از یکدیگر جدا نیستند و به تعبیر بعضی از صاحب‌نظران امکان جدایی ندارند.

در کتاب مقدس هندوئی، یعنی بهگود گیتا که بخشی از کتاب مهم مه‌هابهاراتا است؛ کریشنا به ارجونا می‌گوید: «کودکان و نه خردمندان، علم را از عمل جدا می‌کنند، لیکن به حقیقت، آن که یکی از این دو را داشته باشد، دیگری را نیز دارد».

از بهگود گیتا که قدیمی‌ترین و اولین متون دینی جهان است تا آخرین کتاب‌های آسمانی که قرآن مجید و روایات اسلامی باشد، ما شاهد پرداختن به این دو هستیم. این مقوله از یونان باستان تا زمان ما همچنان بحثی زنده، پویا، پرنسب و پیامد، البته با معانی گوناگون بوده است.

چیستی این دو، تمایز و وضوح هر یک، ارتباط این دو، تقدم و تاخر آنها و تاثیر هر یک در حیات فرد و اجتماع از مباحث و مسائل اصلی فلسفه و بلکه ادیان از دیرباز تاکنون بوده است. حکمای یونان باستان، الهیون قرون میانه، فیلسوفان مدرن تا زمان معاصر به این مسئله پرداخته و در زمینه آن نظریه پردازی داشته‌اند.

در منابع اسلامی؛ اعم از قرآن مجید و روایات نیز به وفور به این موضوع پرداخته شده است. «قل هل انبئکم بالآخرین اعمالا، الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا» (کهف آیه ۱۰۳-۱۰۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل و من عمل علم.

خاستگاه سؤال از نظر و عمل

قبل از پاسخ به این سوال به این مسأله مهم اشاره می‌کنیم که ما در این عالم با حقیقتی مواجه هستیم که چاره‌ای جز موضع‌گیری در مقابل آن حقیقت را نداریم. به تعبیر دیگر این عالم حق است، حقیقت در این عالم حاکم است و آدمی هیچ چاره‌ای ندارد مگر تعیین موقعیت و موضع خود در برابر آن حقیقت. ادیان مختلف آن حقیقت را به نام‌های گوناگون همچون، یهوه، خدای پدر، الله، اهورامزدا، برهمن، ویشنو، شینتو و... اطلاق کرده‌اند. اهل فلسفه نیز آن را واجب الوجود، موجود مطلق، هستی محض، روح مطلق، نومن و... می‌گویند. اهل عرفان از آن با اسم حق، وجود کلی، وجود منبسط، محور جامع تعلقات، علقه نهایی... نام می‌برند.

اگر چنین است، پس مخاطب اصلی این سطح از بحث، باورمندانند؛ اینکه در مقابل آن حقیقت و نیز بروزات و ظهورات آن در عالم مثل، وحی و دین چه موضعی را باید اتخاذ کرد؟ بنابراین از همین ابتدا طرف سخن ملحدان و کافران و غیرباورمندان به این حقیقت نیستند. به تعبیر فلسفی نیهیلیست‌ها و پوچ‌گرایان طرف خطاب این بحث به یک معنا نیستند؛ زیرا آنها به حقیقتی باور ندارند تا سخن از موضع‌گیری در نظر و عمل در مقابل او مطرح باشد. البته لایه‌های دیگر این بحث می‌تواند شامل آنها نیز بشود.

پس سوال اصلی و مهم اینست که چگونه می‌توان به آن حقیقت تقرب جست؟ سؤالات فرعی دیگری نیز در این زمینه قابل طرح است؛ همچون نظاره به آن حقیقت، مشاهده و دیدن آن حقیقت چگونه ممکن است؟ آیا با نظر؟ آیا با عمل؟ آیا با هر دو؟ آیا اساساً امکان جدایی این دو هست؟ آیا راه دیگری غیر از این دو وجود دارد؟ ادیان در این باره چه نظری دارند؟ فلسفه و فیلسوفان چه گفته‌اند و می‌گویند؟ عارفان چگونه در این باره اندیشیده و می‌اندیشند؟ اتخاذ موضع در این زمینه این سؤالات چه نتایج و پیامدهای دینی، اجتماعی و سیاسی و غیره برای افراد و جوامع انسانی در بر داشته و دارد؟

تاریخچه و پیشینه بحث نظر و عمل

۱- یونان باستان

* فیثاغورث و آغاز بازشناختگی نظر از عمل

فیثاغورث اولین فیلسوفی که *theoria* را از *praxis* جدا کرد و اهل نظر را در مقابل اهل عمل نهاد. قبل از فیثاغورث به قطع این دو از یکدیگر جدا انگاشته نمی‌شد؛ زیرا هیچ یک از دیگری باز شناخته نبود.

البته بعد از فیثاغورث نیز این جدائی در پاره‌ای از فیلسوفان چندان به رسمیت شناخته نشد. افلاطون به تطابق معرفت با عمل در مرتبه بالا یعنی علم یا معرفت به مثل (اپیستمه) قائل بود. برخی فیلسوفان جدائی این دو را به رسمیت شناخته شدند، هر چند با تفصیل.

۱. به این موضوع از ساحت‌های گوناگون؛ همچون تاریخی، فلسفی، دینی، اجتماعی و سیاسی، فقهی، حقوقی و از جمله ساحت تطبیقی و مقایسه‌ای می‌توان پرداخت. در این فرصت سعی می‌کنیم ضمن اشاره ی تاریخی، به پاره‌ای از مباحث فلسفی و دینی آن بپردازیم.

۲. این موضوع علاوه بر ساحت‌های گوناگون سطوح مختلف نیز دارد. یک سطح نظر و عمل در ارتباط با حقیقت کلی حاکم بر جهان هستی است و التزام به آن و دل و جان در گرو آن داشتن است. سطح

دوم نظر و عمل در ارتباط با دین و حیانی به عنوان تجسم خواست و فرمان الهی در جهان است. لایه سوم در ارتباط با قوانین و تعهدات اجتماعی مطرح می شود. لایه چهارم نظر و عمل در ارتباط با الزامات و تعهدات اخلاقی است. لایه پنجم نظر و عمل در ارتباط با کاربرد علم و تبدیل داده‌های علمی به علوم تجربی است. لایه ششم در ارتباط با علم و تبدیل داده های تجربی به علوم تجربی مطرح می شود. لایه هفتم مربوط به کاربردی کردن علم؛ اعم از علوم انسانی و علوم تجربی است. لایه هشتم مربوط به فعالیت‌های اجتماعی و به اصطلاح امروز فعال بودن یا همان action است و شاید لایه های دیگر

از بین این لایه ها آنچه در اینجا مدنظر است، نظر و عمل در ارتباط با حقیقت حاکم بر جهان هستی و باورمندی به آن؛ یعنی لایه اول است. (ادامه صفحه ۲ خاستگاه بحث)

از ارسطو تا هایدگر این بحث قابل پیگیری است بخصوص نزد این دو فیلسوف. هایدگر اساسا معتقد است تفکر بی عملی نیست، بلکه فی نفسه عملی است. لذا تفکیک تئوری و پراکسیس را رهنم راه می داند.

ارسطو در اخلاق نیکوماخوس بحث از مفهوم حکمت عملی (فرونسیس) را مطرح می کند. وی در کتاب ششم اخلاق نیکوماخوس از پنج فضیلت عقلانی نام می برد:

۱. اپیستمه (معرفت عملی)

۲. سوفیا (حکمت نظری)

۳. نوس (عقل شهودی)

۴. تخنه (هنر/ ضاعت)

۵. فرونسیس (حکمت عملی)

اینها آنهایی است که ضمن آنها پسوخه (با مسامحه همان روح) به حقیقت نایل می شود.

این سخن و عقیده ارسطو گام مهمی در فاصله گیری از ایده‌ها یا مُثُل افلاطونی یا معرفت نزد افلاطون است؛ که افلاطون آن را نظر دوختن به مُثُل می دانست.

تا هایدگر که مقام اصلی تفکر حقیقی را ورای نظر و عمل می داند.

شواهد از قدماء و معاصر

در کتاب مقدس هندوئی بهگودگیتا، کریشنا (Krishna) که خود او آواتار (Avatar) است، یعنی مظهر و تجسد ویشنو (Vishnu)؛ یعنی خدای حافظ است، خطاب به ارجونا (Arjuna) مرید خود میگوید: «حتی دانایان حیرانند و نمی‌دانند که عمل چیست و ترک عمل کدام است. اینک من، تو را می‌گویم که عمل چیست تا به دانستن آن از پلیدی‌ها برهی.»

«سالکان طریق نجات این حقیقت را دانستند و به عمل برخاستند، تو نیز در پی آنان رو و عمل پیشه کن.»

مارتین هایدگر: «ما هنوز از اینکه به قدر کافی در باب ماهیت عمل بیاندیشیم، به دور هستیم.»

Theoria نزد حکمای یونان مقدم بر praxis بود و علمای مسیحی نیز حیات نظری vita contemplative بر حیات عملی Vita active ترجیح می‌دادند.

مارکس در دوره مدرن حکم به تعطیلی نظر و اولویت عمل داد.

امروزه به طور کلی Theoria فراموش و جای آن را Ideology گرفته و یا در نهایت theory یا نظریه؛ معنای عمل هم دگرگون شده و منظور از آن عمل در قلمرو اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فعالیت علمی است.

عارفان ادیان عموماً علم بدون عمل را در دین نمی‌پذیرند و آن را موجب سکون و انحراف اهل دین می‌دانند. متقابلاً نوعی عمل‌گرایی قشری نیز در تاریخ ادیان دیده می‌شود که نمونه بارز آن خوارج در تاریخ اسلام است.

در دوره جدید نوع دیگری از عمل‌گرایی با مبانی متفاوتی بروز کرده است که در فهم اندیشه دینی اثر عمیق گذارده و منجر به پیدایش اندیشه‌ها و جریان‌های قائل به اصالت عمل در دین شده است. دو جریان مهم پراگماتیسم و فاندمنتالیسم دینی حاصل این اندیشه‌اند.

مساله اول اهمیت ملازمه علم با عمل و نفی عمل بدون علم در دین از منظر عرفان است. مساله دوم دگرگونی در معنای عمل و نظر در دوره معاصر و اثرات پیامدهای سوء آن.

نظر از عمل نزد قدماء از یکدیگر جدا و بلکه جدائی‌پذیر نبود، لکن امروزه و بیشتر در دوره مدرن نزد عموم جریان‌های فلسفی مدرن این دو از یکدیگر جدا و بلکه حتی نزد بعضی جمع ناپذیرند.

در دوره‌ی معاصر از یک‌سو پاره‌ای فتوای اکید به پایان نظر می‌دهند و همه توجه‌ها را به عمل معطوف می‌دارند و از سوی دیگر معنای نظر و عمل نیز دگرگون شده است.

مارکس گفت: «فلاسفه عالم را به شیوه‌های مختلف تفسیر کرده‌اند، نکته، تغییر آن است».

کرکگور (پدر الهیات جدید مسیحی در مذهب پروستان) گفت تاکنون کلیسا و الهیدانان مسیحی، اصول تعالیم مسیحی را تفسیر (تئوریزه) کرده‌اند، اینک وقت عمل به آن است.

در تاریخ فلسفه در غرب مسئله نظر و عمل و نحوه ارتباط این دو از ابتدا مطرح بوده است. فیثاغورث نخستین کسی است که فیلسوف را اهل نظر (Theoria) در مقابل اهل عمل (Praxis) دانست. افلاطون قائل به تطابق معرفت با عمل شد و ارسطو از دو نحوه زندگی نظری و عملی و فضیلت زندگی نظری سخن به میان آورد.

در دوره میانه و نزد الهیون مسیحی همواره سخن از مقایسه نظر (contemplation) و عمل (action) بود که دو نوع زندگی را شکل می‌داد؛ زندگی نظری (vita contemplation) و زندگی عملی (vita activa) را شکل می‌داد. در دوره مدرن نیز این دو و ارتباط آنها برای فیلسوفان مساله بود، لکن با دگرگون شدن معنای نظر و عمل.

در یونان theoria ساحت قدسی داشت و نشان از دیدن و نشان دادن ساحت‌های قدسی داشت. ریشه این لفظ از theos یعنی خدایان بود و theoria یعنی حضور در نمایش خدایان و تئاتر theater از همین ریشه به مکان دیدن خدایان اطلاق می‌شد. اما در دوره جدید theoria به تئوری theory مبدل می‌شود که مجموعه‌ای از نظریات و فرضیات صرفاً انتزاعی است. در مقابل

praxis که عمل مطابق با خدایان بود به action مبدل شد که منظور از آن عملی است که عمدتاً اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تولیدی، خدماتی و غیره است.

این تغییر معنا در دوره معاصر موجب شده است تا اکنون و در این زمانه کسانی که به معنای عمیق‌تری از عمل توجه دارند؛ مثل اهل حکمت، اهل عرفان یا اهل هنر متهم به بی‌اعتنایی به عمل و حتی کاهلی و انفعال شوند. لذاست که امروزه اصالت عمل (activism) و بی‌اعتنایی به نظر و حتی نفی و بیزاری از آن، از مقبولیت و مسلمات عصر ما شده است. همین معنا نیز به تلقی‌های جدید از دین نیز نفوذ کرده و منجر به ظهور و بروز جریان‌های خاص دینی نیز شده است.

نظر و عمل در ملل و نحل؛ ادیان غیر توحیدی، ادیان توحیدی، فلاسفه و عرفاء

نظر و عمل در ادیان غیر توحیدی

نظر و عمل در ادیان غیر توحیدی مثل هندوئیسم، بودیسم، کنفوسیائیزم، شینتوئیسم و زرتشت کمابیش و با تفاسیر بعضاً متفاوت مورد توجه جدی بوده است. به عنوان مثال در هندوئیسم سخن از سه طریق برای نجات است؛ طریق معرفت (jnana marga)، طریق اهل محبت (bhakti marga) و طریق اهل عمل (karma marga). جالب اینکه بعضاً هر یک از این سه گروه تنها طریقه خود را راه نجات می‌دانند و دیگری را یا نفی می‌کنند و یا به آن بی‌اعتنا هستند. بنابراین چنین نیست که به همه این سه طریق به دیده یکسان بنگرند و راه نجات توسط آن طریق را به یکسان ممکن بدانند.

ادیان توحیدی

یهودیت

در یهود از سه روش معرفت، محبت و عمل، بیشترین اهتمام به عمل است و اساساً یهودیان با تمسک به ده فرمان الهی به حضرت موسی علیه السلام راه نجات را صرفاً عمل مطابق با فرمان الهی می‌دانند. فاصله بین خداوند و بندگان که از حضرت آدم علیه السلام و گناه نخستین پدید آمد، تنها با عمل به فرامین الهی که مالک جهان است پر خواهد شد. در این آئین خدا مالک و مولا و انسان

مملوک و بنده اوست؛ کار مالک و مولا فرمان دادن و کار مملوک و بنده عمل کردن به فرمان اوست. این همان **old testament** یا عهد عتیق الهی با بندگان است که از این طریق فاصله بین خود و خدا را باید پر کنند. در این دین جنبه نظر چندان مورد توجه نیست. بعضی کلاه کوچکی که خاخام‌ها بر سر می‌نهند را نمادی از این می‌دانند که اساسا سر خیلی مهم نیست؛ آنچه کوچک است و باید کوچک انگاشت سر آدمی است و فکر و اندیشه‌ی او.

مسیحیت

در آئین مسیح دقیقا در مقابل نگرش یهودیت، از سه روش مذکور آنچه مهم است، محبت است و بس. در این آئین فاصله بین خدا و انسان تنها با محبت ورزیدن به خدا و انسان پر می‌شود. اینجا سخن از عهد جدید الهی (**new testament**) مطرح است، خداوند با فدا کردن پسر خود (عیسی مسیح علیه السلام) بر گناه اولیه بنی آدم خط عفو و بخشش کشید. به این علت پس از این خداوند همچون مالک و مولا و انسان همچون مملوک و بنده نیست، بلکه خداوند محبوب و انسان محب است؛ او معشوق است و انسان عاشق. این عشق هم از خدا به انسان است و هم از انسان به خدا و هم از انسان به انسان؛ در همه این ساحت‌ها باید عشق ورزی محقق شود.

مایستر اکهارت عارف شهیر آلمانی در این باره می‌گوید: اعمال ما باید سه صفت داشته باشد: ۱. به نظم باشد؛ ۲. مقرون به فرقان و تمییز باشد؛ ۳. توأم با نظر، که اگر این سه با هم باشد ما را به قرب خدا می‌رساند.

در انجیل لوقا داستانی درباره دو خواهر به شرح ذیل آمده است:

«و هنگامی که رفتند، او وارد بلدی شد و زنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت و او را خواهری مریم نام بود که نزد پاهای عیسی نشست، کلام او را می‌شنید. اما مرتاه به جهت زیادی خدمت، مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: ای خداوند! آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری کند. عیسی در جواب وی گفت: ای مرتاه! ای مرتاه! تو در چیزهایی بسیار اندیشه و اضطراب داری (تو سعی کننده ای و اهتمام داری در امور بسیار)، لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

این داستان کوتاه که تنها در همین بخش از عهد جدید آمده، در تاریخ مسیحیت مستند نقلی مسأله مشهور نسبت میان عمل (action) و نظر (contemplation) شده است.

مریم در این داستان معمولا رمز و نماد «نظر» و مرتاه که احتمالا خواهر بزرگتر اوست، به نشانه «عمل» شهرت شده است.

در طول تاریخ مسیحیت از پولس قدیس تا آریگن در قرن سوم میلادی تا آلبرت کبیر و شاگردش توماس آکوئینی تا شاگرد و وارث کرسی الهیات وی یعنی مایستر اکهارت و تا به امروز محل بحث و بعضا نزاع بوده است که نظر ارجح است یا عمل. بعضی حتی در اینجا خواسته اند خدمت مرتاه و عمل اعتنای وی به زانو زدن در پیشگاه عیسی علیه السلام برای شنیدن موعظه‌ها و نظر وی را نشانه کمال و پختگی او بدانند، که گویا وی به تجربه در زندگی دانایی معنوی را آموخته بود. این نظری که مایستر اکهارت نیز آن را بیان می‌کند که گاه زندگی به انسان معرفتی را تعلیم می‌دهد که نور ازلی لوگوس نمی‌دهد. نور ازلی، معرفت خود و خداوند را در مقام وصال و جمع یاد می‌دهد ولی نه معرفت خود و خدا را در مقام فرق و جدایی.

در واقع وقتی مرتاه از عیسی خواست که به خواهرش بگوید به او کمک کند. این خواهش را از سر بدخواهی نگفت؛ چرا که شناخت مرتاه از مریم بیشتر از شناخت مریم از مرتاه بود. مرتاه بیم آن داشت که مریم در همان حالت جذبه خویش را کد بماند و پیشرفت معنوی نکند. از این رو وقتی عیسی دو بار مرتاه را صدا می‌زند و با او سخن می‌گوید، نمی‌خواهد که او را سرزنش کند، بلکه قصد دارد که نشان دهد مرتاه واجد دو کمال است؛ کمال اول در امور فانی دنیوی و کمال دوم کمال لازم برای سعادت ابدی اوست.

از اینجاست که از نظر اکهارت، دو نوع وسیله برای رسیدن به خدا وجود دارد؛ نوع اول کار و کوشش و عمل دنیوی است و منظور از آن بجا آوردن هر عمل خیری در عالم آفاقی است، ولی در قیاس با کار، منظور از فعل (activities) انجام کار با معرفت کامل در عالم انفس است. نوع دوم وسیله، ترک کار و عمل است.

ما به این عالم گذرا آمده‌ایم تا با کار و عمل دنیوی به خدا نزدیک‌تر و متشبه‌تر شویم؛ ولی باید از قید زمان بیرون آییم و چنان که عیسی گفت: «مادام که نور با شما است، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد». (یوحنا، ۳۵/۱۲) رفتار کنیم. در آن صورت کسی که در روشنایی نور کار می‌کند به

سوی خداوند عروج می‌کند، در حالی که در همه وسایل، عاری و خالی شده است. در این حالت، نور او عمل او، و عمل او نور اوست. (پازوکی، ص ۵۰) تفاسیر و تأویل های موجود در زمینه این داستان که از سوی توماس و اکهارت و دیگران قابل توجه است که در جای خود باید به آنها پرداخت.

اسلام

در اسلام عمل از نظر جدائی ناپذیر است و اما اینکه در واقع کدامیک مقدم است، همواره محل بحث و نظر بین صاحب نظران و اندیشمندان بوده است. در قرآن کریم عمل صالح با ایمان عجین است. ایمان مقدمه عمل صالح است و ایمان بلاعمل مورد پذیرش خدای متعال نیست. «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ». اساسا انسان در خسران و زیان است، اگر ایمان توأم با عمل نداشته باشد؛ ایمان ناظر به نظر و بخش باورمندی است. حق و صبر هم می‌تواند ناظر به نظر و عمل باشد و هم می‌تواند حق در مقام نظر و عمل و صبر در مقام نظر و عمل هر دو باشد.

از نگاه قرآنی هم ایمان بدون عمل و هم عمل بدون ایمان هر دو مردود است. عمل بدون علم به «اخسرین اعمال» خوانده شده و مشمول «احباط عمل» است؛ «قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا، الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا تقیم لهم یوم القیامه وزنا» (کهف آیه ۱۰۵-۱۰۳)

در روایات اسلامی نیز هم علم بدون عمل و هم عمل بدون علم هر دو مذمت شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل و من عمل علم (اصول کافی ج ۱).

در حدیث دیگر فرمود: «لایقبل الله عملا الا بمعرفه و لا معرفه الا بعمل، فمن عرف دلته المعرفه علی العمل و من لم یعمل فلا معرفه له» (همان)

در حدیث اول علم با عمل مقرون است و در حدیث دوم عمل بدون علم و علم بدون عمل نامقبول. در حدیث دیگری عامل بی بصیرت همانند رهروی در بیراهه وصف شده است که هر چه سریع تر می‌رود، از مقصد و مقصود دورتر می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق، لا یزیده، سرعه السیر الا بعداً» (همان)

از نگاه عرفانی اساساً بین علم و عمل پیوند ناگسستنی است؛ از این رو تفکیک میان عرفان نظری و عرفان عملی صرفاً تفکیکی اعتباری و برای آموزش عملی و نظری عرفان مفید است. لذا این تفکیک در عرفان و بر مبنای اصول آن اصالتی ندارد و قول به تفکیک در اینجا به معنای نقصان هر دو است. حکایت مولانا جلال الدین در مثنوی معنوی با عنوان (نحوی و کشتی بان) (دفتر اول ابیات - ۲۸۳۵- ۲۸۵۲) که در آن نحوی رمز و نماد کسانی است که به قول مولانا خود را " علامه زمان در جهان " می دانند، ولی علمشان چون حقیقی نیست به عمل منتهی نمی شود و در نتیجه نجات بخش نیست؛ ولی علم کشتی بان مقرون به عمل اوست و نجات بخش است.

دانش حقیقی به قول مولانا " ساز راه " است؛ زیرا دانش حقیقی شنا کرده عین شنا کردن است.

و داستان دیگر را جلال الدین (در دفتر دوم ابیات ۲۱۲۴-۲۱۴۰) ذکر می کند که عمل برناخاسته از علم را نادانی و ابله‌پی می خواند. همان که در افواه عامه به " دوستی خاله خرسه " مشهور شده است. برای نگاهی عمیق تر به اینکه علم و عمل چیست، می توان به حدیث منسوب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره کرد که حضرت فرمود: الشریعه اقوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی. این سه مرتبه یا سه جنبه از نظر کسانی چون عزالدین نسفی، بیانی از سه ساحت علم و عمل و انوار است. " علم " شریعت و " عمل " طریقت و " انوار " حقیقت است؛ هر که قبول می کند آنچه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است و هر که می کند آنچه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است و هر که می بیند آنچه پیغمبر وی دیده است، از اهل حقیقت است. (نسفی، الانسان الکامل، ص ۷۴)

عرفاء این سه جنبه را ناظر به سه جنبه اسلام، ایمان و احسان می دانند. در همه این قبیل تقسیم بندی ها بر پیوند میان قول و فعل و نظر تاکید شده است. عارفان عملی را مفید می دانند که مسبوق به نظر و معرفت باشد و نه هر گونه عملی. مثال تمام عیار اهل عمل بودن، بدون داشتن معرفت و نظر، در تاریخ اسلام، خوارج هستند که تاکیدشان بر عمل صرفاً متوجه ظاهر آن، یعنی امر به معروف و نهی از منکر آن هم نه در مقام قلب، بلکه در مقام زبان و عمل اجرا بود. همین جهل

دینی و نادانی از معنای حقیقی عمل بود که موجب شد مظهر کامل نظر و عمل در اسلام یعنی امام علی علیه السلام را به شهادت برسانند.

عمل زدگی مدرن و ریشه های فلسفی-مذهبی آن

در دوره معاصر اصالت یافتن عمل (activism) به نوعی عمل زدگی تبدیل شده است؛ زیرا شکل گیری آن برخاسته از اصول و مبانی تفکر مدرن است. این تفکر در ساحت فلسفی از امانوئل کانت (فیلسوف معروف آلمانی قرن ۱۸) میراث می برد و در ساحت دینی از مسیحیت پروتستان. بخش مهمی از تبار نهضت های اصلاح دینی و جریان های اسلامی معاصر به این تفکر می رسد.

در جهان اسلام متفکرانی همچون اقبال لاهوری برای احیا و تجدید تفکر دینی در اسلام به پراگماتیسم (فلسفه صلاح عملی) و یکی از ثمره های آن یعنی تجربه دینی در فلسفه مدرن رجوع می کند. او می خواهد از این موضع گیری فکری-عملی به آثار عارفانی همچون مولانا بپردازد و به عمق معنای عمل و احوال عارفان در تفکر عرفانی راه پیدا کند. اما در نهایت نمی تواند به این هدف دست یابد و اقوال مغشوش را اظهار می کند.

نمونه دیگر دکتر علی شریعتی است که به منظور احیای اسلام و تفکر دینی به عمل در اسلام رجوع می کند. وی در عین حال که تحت تاثیر افکار اقبال است، برخلاف اقبال، نه تجربه دینی بلکه عمل اجتماعی و سیاسی را مد نظر قرار می دهد. لذا الگوی او ابوذر غفاری صحابی بزرگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) است. از این موضع است که هم در مقابل فیلسوفان بزرگ مسلمان مثل ابن سینا موضع گیری می کند و هم در مقابل محدثان بزرگی چون علامه مجلسی. این تفکر نیز حاصل عمل گرایی مدرن است و از آن سرچشمه می گیرد.

دکتر شریعتی صریحاً در جایی می گوید یک مسلمان واقعی و آشنا به جایگاه تاریخی خود در جهان مدرن کسی است که در جوّ مثلث سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم و اسلام نفس بکشد. (شریعتی، اسلام شناسی، چاپ اول، بی تا، ص ۱۰۹)

از وجوه اصلی تشابه دو مکتب سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم، تاکید بر عمل به معنای مدرن آن است. نظر دکتر شریعتی این بود که از این طریق غفلت در عمل را در آثار حکما و محدثان مسلمان خاطر نشان و آن را جبران کند.

این تفکر ارمغان فلسفه کانت بود که صریحاً خط فاصل قاطعی بین عقل نظری و عقل عملی کشید و حکم قطعی به امتناع الهیات عقلی داد. کانت کتاب مهم خود "دین در محدوده عقل تنها" (Religion Within the Limits of Reason Alone) را به همین منظور کانت نگاشت؛ منظور وی دین در محدوده عقل عملی بود؛ چیزی که خود به صراحت می گوید. این طرح نوکانت نیز خود برخاسته از تعالیم مذهب پروستان بود. حاصل تأملات کانت این شد که در دین، اخلاق و اراده اصالت (Voluntarism) یافت و راه برای اراده معطوف به عمل هموار شد.

تلقی جدید کانت از دین، نتایج و پیامدهای سلبی و ایجابی مؤثری در تفکر دینی در دوره جدید و معاصر داشت. یکی از نتایج سلبی پی ریزی بنای فلسفه رمانتیک توسط کسانی چون اشلایرماخر و رودلف اتو بود. این افراد که خود از پیشگامان تجربه دینی بودند، در مقابل تقلیل دین به اخلاق یا علم کلام عکس العمل نشان دادند و از چیزی به نام احوال یا به تعبیر و تفسیر آنان، تجربه دینی سخن به میان آوردند و این را اصل قرار دادند و بر آن تاکید ورزیدند.

اتو در مقدمات کتاب مشهورش "وجهه قدسی" (Das Heilig) یا همان the idea of the holy به شرح زیانها و خسارات حاصل از تقلیل (reduction) دین به صرف اخلاقیات می پردازد و آنها را خاطر نشان می کند.

حاصل این عکس العمل سلبی به آرای کانت طرح تازه ای از مسائل هرمنیوتیک در دین از جانب اشلایرماخر و عطف توجه به عرفان در ادیان در آرای رودلف اتو بود.

پراگماتیسم

یکی دیگر از نتایج معرفت زدایی از دین در تفکر کانت، ظهور فلسفه پراگماتیسم است. کلمه Pragmatism از pragma یونانی گرفته شده است؛ معنای پراگما شئی است، از آن جهت که

اصولاً با آن سروکار داریم؛ اعم از اینکه بخواهیم در موردش کار کنیم، از آن استفاده کنیم و یا تغییرش دهیم.

Praxis یا Praxis به معنای عامش مرتبط به معنای عمل و کار به هر نحوی است.

این نحله فلسفی را نخستین بار فیلسوف آمریکایی چارلز پیرس (وفات ۱۹۱۴) تاسیس کرد. پیرس واژه pragmatic را از کانت گرفت. کانت میان آنچه عملی (practical) است و به اراده و عمل مربوط می‌شود با pragmatic یعنی آنچه به نتایج عمل ختم می‌شود، فرق می‌نهاد.

به نظر پیرس، پراگماتیسم فلسفه‌ای است قائل به اصالت صلاح عملی؛ یعنی حقیقت وصف آن چیزی است که مودّی به عمل و وصول مطلوب باشد. در این نگاه حقیقت اولاً از عمل و تجربه حاصل می‌شود و ثانیاً حقیقت در حال صیوروت است. در طی تجربه ما در حال شدن و فربگی است. ثالثاً معرفت وسیله است و نه هدف، هدف عمل است. معرفت آن نیست که ماهیت اشیاء را به ما بشناساند، بلکه معرفت تنها وسیله‌ای است که تاثیر و تصرف در اشیاء را مهیا می‌سازد و آنها را با حوائج و نیازهای ما سازگار و موافق می‌کند.

ویلیام جیمز با تاسی به پراگماتیسم پیرس (که خود متأثر از کانت بود) و مذهب اصالت تجربه (experimentalism) فیلسوفان انگلیسی مثل دیوید هیوم و نیز اعتقاد به مذهب پروتستان، قائل به تجربه دینی (Religious experience) به عنوان رکن اصلی و اساسی ادیان شد.

با این قول ورود هرگونه نظر در حوزه دین، زائد و منشا کثرت دانسته شد و بر عمل و اراده در دین تأکید شد. او در مقاله مشهورش یعنی اراده معطوف به ایمان (the will to believe) به اهمیت مساله ارتباط اراده و ایمان پرداخت و آن را تبیین کرد.

فلسفه جیمز در واکنش به اندیشه محوریت کلام (theologism) کلیسای کاتولیک مطرح و رونق گرفت. وی به جای تأکید بر محوریت کلام، به جنبه‌های نفسانی و روان‌شناختی دین (psychological) و نیز به اراده اصالت یعنی voluntarism تأکید ورزید. حتی جنبه‌های اخلاقی و متافیزیکی این مکتب نیز متکی به همین جنبه روان‌شناختی بود. با این مقدمات نظری بود که موضوع تجربه دینی در تفکر مدرن مطرح شد و اصولاً امکان طرح آن مهیا شد. البته هنوز در آراء اشلایرماخر و اتو درباره احوال دینی، عمل‌گرایی خاص جیمز دیده نمی‌شود.

اصالت تجربه دینی به عنوان یکی از آثار عمل‌گرایی در دین، با آنچه عارفان به عنوان "احوال دینی" مطرح می‌کنند هم در مقدمات و مبانی و هم در نتایج و پیامدها متفاوت است؛ هر چند که مشابهت‌هایی نیز با آن دارد.

در این میان و حتی از متفکر معاصر غربی کسانی نیز بودند که ظهور اندیشه تجربه دینی را از آثار و عوارض تفکر مدرن دانستند و میان تجربه دینی و مقام قدسی ادیان ربطی مستقیم قائل نبودند. مارتین هایدگر آخرین مظهر از پنج مظهر اصلی دوره مدرن را "غیاب خدایان" یا فروبستگی ساحت قدس دانست. وی در این غیاب بیشترین سهم را برای مسیحیت قائل است و می‌گوید حاصل این غیاب بیش از آنکه رفع دینداری (religiosity) افراد باشد، این بود که "فقط با این غیاب نسبت (ما) با خدایان به صرف "تجربه دینی" مبدل شده است که وقتی چنین شد، خدایان (ما را) ترک کرده‌اند (The age of the world picture)".

عیب بزرگ این نوع عمل‌گرایی دینی که در تجربه دینی مطرح شد بیشتر با جنبه‌های شخصی دین سروکار داشت و نسخه‌ای عالم‌گیر تجویز نمی‌کرد و لذا آثار و نتایج آن فراگیر و عمومی نبود. عیب دیگر این نگرش عمل‌گرایانه نفی معرفت و نظر و تقدس‌زدایی از دین بود؛ زیرا آن را به مرتبه صرفاً تجربی و امری خصوصی نازل می‌کرد. لذا از همان ابتدا در معرض مخالفت‌های جدی از جانب ارباب ادیان رسمی قرار گرفت.

اتین ژیلسون به عنوان یک فیلسوف و متکلم کاتولیک مدافع دین مسیح در انتقاد به آرای جیمز می‌گوید: جالب توجه است که بدانیم از نظر روانشناسی حتی ایمان آوردن به اینکه خدایی هست، یک فایده برای انسان دارد، اما این امر به هیچ وجه همان چیزی نیست که مؤمن به آن ایمان دارد. چیزی که او واقعا به آن ایمان دارد این است که خدایی "وجود" دارد. مسأله دین، مسأله وجود موجودی است که باید خود را مقهورش سازیم. (عقل و وحی در قرون وسطی)

ژیلسون پس از نقد و بررسی سه فیلسوف آمریکایی، فرانسوی و آلمانی یعنی ویلیام جیمز، هانری برگسون و رودلف اتو، آراء همه این سه را در ذیل مسأله قدیمی نسبت میان عقل و ایمان قابل طرح می‌داند و به آنها از این ساحت پاسخ می‌دهد.

ژیلسون در عین حال که آراء این فیلسوفان را مفید و آموزنده می‌داند، مشکل آنها را اینگونه بیان می‌کند: "نهایتاً خود مسأله دین را کنار می‌نهند و حتی آن را مطرح نمی‌کنند، چنانکه پس از

خواندن کتاب ویلیام جیمز هنوز هم این پرسش برای من باقی می‌ماند که آیا تجربه دینی من تجربه‌ای از خداست یا تجربه‌ای از خودم؛ زیرا در هر دو مورد تجربه دینی نفسانی‌ای (روان‌شناسانه‌ای) می‌تواند وجود داشته باشد، ولی فقط در مورد اول، دین ممکن است وجود داشته باشد". (عقل و وحی در قرون وسطی ص ۸۵-۸۶)

رنه‌گون ضمن انتقاد از نظریه جیمز می‌گوید آخرین ثمرات افول دینی منطبق با آخرین ثمرات انحطاط فلسفی است؛ یعنی تجربه دینی با فلسفه پراگماتیسم یا "فلسفه صلاح عملی" آمیخته شد.